

ذهن سعدی

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ سخن مُلکی ست سعدی را مُسَلَّم

موضوع سخن بنده ذهن سعدی است و آقای کمالی در سخنرانی خود فرمودند که سعدی را ما بیش از این که در تاریخ زندگی اش جستجو کنیم، سعی کنیم او را در آثارش بیابیم: گلستان، بوستان، قصاید و غزلیات او را بشناسیم. البته این کلامی است درست، ولی از تاریخ هم نباید غفلت کرد. ما سعدی را در سخنش می‌شناسیم و اگر اجازه فرمایید من همان عنوان سخنرانی‌ام را که ذهن سعدی است، با تحلیلی درباره همین بیتی که در ابتدای سخنم به آن اشاره کردم، آغاز کنم. در این بیت چندین مطلب است که باید به آن توجه کرد، با صراحت و با همان گستاخی که خود سعدی بدان اشاره می‌کند؛ «نه هر کس حق تواند گفت گستاخ»، به حق سخن گفتن، کار همه کس نیست و در گفتن حق نوعی گستاخی لازم است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کلمهء گستاخی، البته در این جا معنی منفی ندارد، یعنی حق گفتن به شجاعت نیازمند است، همه آدم‌ها برای گفتن حق، شجاعت لازم را ندارند یا اصلاً حق را نمی‌دانند که بگویند. دست یافتن به حق خودش اولین مشکل است. مشکل است که آدم به حق دست پیدا کند و باور داشته باشد که چه چیز حق است و بعد از بیان این حق، شجاعت لازم است که همه این شجاعت را ندارند. چه بسا بعضی‌ها به حق دست پیدا می‌کنند، اما در ابرازش گستاخی و شجاعت لازم را ندارند. خوب سعدی به درستی فرموده که همه از روی شجاعت و اعتماد به نفس و باور به حق نمی‌توانند حق را بیان کنند. بعد در مصرع دوم بیت می‌گوید که: «سخن ملکی است، سعدی را مسلّم».

منظور از کلمهء سخن، حق گفتن است نه هر سخنی. در واقع سخنی که سعدی می‌گوید و حق مسلّم و ملک مسلّم سعدی است، همان سخنی است که حق است و با گستاخی هم بیان می‌شود. آثار سعدی به حق نشان می‌دهد که از روی گستاخی، حقیقت را به موقع بیان کرده و در واقع سخن هم از نظر ایشان به حسب این بیت، آن سخنی است که حق باشد و درست هم بیان شود. اگر حق نبود و درست بیان نشد، سخن نیست، هذیان است. اما فرمودند که ما خیلی با تاریخ کار نداشته باشیم، سعدی را در آثارش بشناسیم، همین بیت، کلام سعدی است. ما از این بیت خیلی چیزها می‌فهمیم، اما بیایید نیم‌نگاهی به تاریخ زندگی سعدی بیاندازیم.

تاریخ زندگی سعدی تقریباً معلوم است، حالا با ابهام‌هایی که کم و بیش در زندگی اوست و ممکن است در زندگی هر شخصی این ابهام‌ها وجود داشته باشد. بعضی از امور در زندگی سعدی مسلّم است و به هیچ وجه قابل انکار نیست. یکی از آنها این است که سعدی فارغ‌التحصیل نظامیه است که مرکز آن در بغداد است.

مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقیق و تکرار بود

خودش می‌گوید که من در آن جا درس خواندم، تلقین کردم، تکرار کردم. دانشگاه نظامیه شناخته شده که در تاریخ اسلام چه دانشگاهی است و به چه منظوری تأسیس شده، چگونه تربیتی در آن جا وجود داشته و چه درس‌هایی در آن دانشگاه تدریس می‌شده است.

درس عمده‌ای که در دانشگاه‌های نظامیه روی آن تکیه می‌شده که البته با فروغش کار ندارم، کلام اشعری و فقه شافعی است. حالا ممکن است که فروغ دیگری هم داشته، البته ادبیات هم حتماً بوده است. ولی عمدهء مباحث، فقه شافعی و کلام اشعری است و طبیعی است که سعدی هم در این دو رشته، هم فقیه شافعی خوبی بوده و هم متکلم اشعری بزرگی بوده است، چون فارغ‌التحصیل آن دانشگاه بوده است. حالا سیاحت‌هایش و سیرهایش و کتاب‌های دینی که خوانده بوده، بحث‌های جدایی است که قابل بررسی است، اما وقتی که به سخن سعدی مراجعه می‌کنیم، در گلستان، بوستان، قصاید و غزلیات می‌بینیم که این کلمات، این سخنان، این پیام‌ها که در هر جا از آن سخن گفته، در نهایت زیبایی بوده است. هر پیامی که به بشریت ارایه داده، تا قیامت این پیام یک سخت و استوار است، چندان اثری از آثار تفکر اشعری در آنها پیدا نمی‌کنیم. احياناً یک رسوباتی هست، ولی در شعر سعدی ظاهر نیست. ذهن سعدی براساس قول یکی از اندیشمندان که می‌گوید تو بگو در کدام مدرسه درس خواندی تا من بگویم تو چه کسی هستی، درست است که باید سنجیده شود. سعدی در نظامیه بغداد درس خوانده است، پس باید بگوییم که یک اشعری است، ولی در این جا این سخن صادق نیست. نمی‌توانیم بگوییم که سعدی یک فقیه شافعی خشک و یک اشعری تمام عیار است. ابدأ نمی‌توانیم بگوییم.

سخنان سعدی به گونه‌ای است که اولاً گسترش سخن‌های او حتی در زمان خودش که خود با ادعا بدان اشاره می‌کند، بسیار بوده و یکی از مسایل مهم این نکته است که هر گوینده تأثیر سخن خود را می‌شناسد و کمتر سخن‌گویی است که به عظمت و اهمیت سخن خویش آگاهی درست داشته باشد، جز چند نفر سخنگو که در سخنانشان بر این آگاهی تأکید کرده‌اند، دیگران این گونه نبوده‌اند.

فردوسی در ۱۰۰۰ سال پیش، به عظمت سخن خود آگاه بود و مطمئن بود که این سخن، سخن جاودانه است. از نظم کاخی را پی‌می‌افکند که تا ابد از باد و باران گزند پیدا نمی‌کند و سعدی همین گونه ادعا را در سخن خودش دارد و سخنش به شرق و غرب

می‌رود، نظم و نثرش تا جامع کاشغر خوانده می‌شود. این اعتماد به نفس، یعنی این که سعدی آگاهانه حرف می‌زند و آگاه است.

آیا آن‌چه سعدی گفت، نتیجه تحصیلات او در نظامیه بغداد بود؟ چه کتابی خوانده بود؟ چه چیزی داشت و اساساً آن دانشگاه چه کمکی به پرورش ذهن او کرده بود؟ ذهن محصول مطالعات و تحصیلات انسان است. ذهن انسان از جهان بیرون گرفته می‌شود، در ابتدا یک ذهنیتی برای انسان پیدا می‌شود و بعد سخن می‌گوید. آیا این، همان ذهنیتی بود که از دانشگاه گرفته بود؟ به قول یکی از اندیشمندان، ما چه اندازه می‌توانیم درباره واقع صحبت کنیم. آیا ما درباره نموده‌ها حرف می‌زنیم یا درباره بوده‌ها؟ این یک مسئله مهمی است. هر گوینده‌ای و از جمله سعدی درباره نموده‌ها سخن می‌گوید یا درباره بوده‌ها؟

آیا سعدی واقع‌بین است یا آرمان‌گرا؟ مسئله در این نکته است. البته هم واقع‌بین است و هم آرمان‌گرا. وقتی گلستان را می‌خوانیم، واقع‌بینی سعدی را می‌بینیم، منظوم واقع‌بینی فلسفی نیست، بلکه واقعیتی است که در متن جامعه وجود دارد و در آن رخ می‌دهد، حضور دارد و صد در صد آشکار است.

در بوستان بیشتر جنبه آرمانی سخن سعدی را می‌بینیم و البته هنر این مرد بزرگ این است که واقع‌بینی را با آرمان‌گرایی نزدیک می‌کند، به گونه‌ای سخن می‌گوید که فاصله‌ها برداشته می‌شود، او خیلی فاصله‌ها را برمی‌دارد. نه تنها واقع‌بینی را با آرمان‌گرایی نزدیک می‌کند، بلکه نظم را به نثر نزدیک می‌کند.

سعدی نثرش به نظمش و نظمش به نثرش نزدیک است و یک هماهنگی دارد. هماهنگی، انسجام و نظام خاصی در سخن سعدی وجود دارد و قدرت سعدی هم در همین منظم و منجسم سخن گفتن است و در اثر این نظم و انسجام و عمق، تأثیر سخنش قطعی است. کمتر کسی است که سعدی را بخواند و تحت تأثیر قرار نگیرد.

از ورای قرون (از قرن هفتم هجری تا امروز) زبان فارسی و همه‌ی فارسی‌گویان جهان تحت سیطره سعدی قرار دارند، در واقع به زبان سعدی سخن می‌گویند و ما اکنون نیز به زبان سعدی سخن می‌گوییم. این نتیجه هنری است که سعدی دارد. این هنر

از کجاست؟ می‌توانم بگویم که این هنر، همان چیزی است که بعضی از اندیشمندان درباره موضوع ادبیات گفته‌اند: ادبیات چیست؟ یک ادیب چگونه سخن می‌گوید؟ یک ادیب با یک فیلسوف، یک ادیب با یک عالم، یک ادیب با یک سیاستمدار، یک ادیب با یک جامعه‌شناس چگونه سخن می‌گوید؟ البته سعدی همه این ویژگی‌ها را داراست؛ سعدی هم عالم دینی است و هم فقیه است، هم در زمان خودش جامعه‌شناس است و هم سیاستمدار و بر مسایل سیاسی تحلیل دارد، تاریخ می‌داند و عارف است. سعدی یک عارف تمام عیار است و همه این مسایل را در این علوم می‌شود از حرف‌های سعدی استخراج کرد، اما بیش از همه یک ادیب و یک شاعر است، تأثیر سخنش از این بابت است. یک جامعه‌شناس هم ممکن است که حرف‌های سعدی را بزند، یک سیاستمدار هم ممکن است حرف‌های سعدی را بزند، ولی اثر ندارد.

اثر سخن سعدی امر دیگری است چون سعدی ادیب است و هنرمند. این هنر چیست و موضوع هنر و ادب چیست؟ بعضی از متفکران موضوع ادب را بودن در جهان می‌دانند، خوب این مبهم است، همه در جهان هستند، مگر کسی هست که در جهان نباشد، هر کسی هست، در جهان است. بودن در جهان یعنی چه؟ یعنی در این جهانی که می‌زید، جهانی زیسته، یعنی همان چیزی که از کتاب می‌گیرد، می‌بیند و از بیرون دریافت می‌کند و این همه را درونی می‌کند. یکی از معانی سبک هم همین است.

هنرمندی اهل هنر است. فردی هنرمند است و اصولاً ادیب است و شاعر که سبک داشته باشد، کسی که سبک نداشته باشد، نه شاعر است، نه نویسنده، نه هنرمند. سبک چیست؟ در یک تعریفی خواندم؛ سبک یعنی برونی را درونی کردن، کسی که بتواند برونی را درونی کند، از جهان بیرون به جهان درون برود و آنچه را که می‌داند، بیافریند، این هنرمند است و سعدی این هنر را داشته است، یعنی آنچه که خوانده، هضم کرده است، جزی ذاتش شده است، با آن زیسته و با زبان دیگری سخن گفته است.

بنابراین بهترین چیزی که ما می‌توانیم درباره سعدی و هنر سعدی بگوییم، این است که همان تجربه‌ای را که در زندگی داشته و با این تجربه زیسته، دوگانگی‌ها را یگانه کرده است و انصافاً در هر بابی که سخن گفته است، به درستی از عهده آن برآمده است.

هنوز هم وقتی بعد از قرن‌ها، هشت باب *گلستان* خوانده می‌شود، شیرین‌ترین مؤثرترین سخن است.

همین ابواب هشت‌گانه *گلستان* است که تداعی می‌کند هشت در بهشت را، واقعاً هم هشت در بهشت است، یعنی اگر این هشت باب *گلستان* به درستی عمل می‌شد، مردم از جان و دل آن را می‌پذیرفتند و به آن عمل می‌کردند، جهان بهشت می‌شد. هشت دری بود که می‌شد به جهانی وارد شد که آن جهان بهشت است و ده باب بوستان نتیجه تجربه زندگی سعدی است.

یکی از چیزهایی که می‌خواستم درباره سعدی بگویم این است که سعدی ضمن این که فارغ‌التحصیل نظامیه است، نوع تفکر خاصی داشته، اما عجیب این که سعدی بزرگ به ایران باستان خیلی توجه داشته است، همه شما سعدی شناسید و با سعدی سر و کار دارید، ولی هم در اشعارش و حکایاتش و هم در غزلیاتش، لحن، لحنی است که هر خواننده‌ای را به یاد فرهنگ ایران باستان می‌اندازد. مثلاً من چند نکته را یادداشت کردم، یک نمونه آن این است: این لطیفه بر طاق ایوان فریدون نوشته بود، این لطیفه که حالا می‌خواهیم بخوانیم، بر طاق ایوان فریدون نوشته بود. خوب می‌توانست یک جای دیگر را بگوید، ولی مخصوصاً انگشت می‌گذارد روی طاق ایوان فریدون. یک پیامی در این سخن هست:

جهان ای برادر نماند به کس دل اندر جهان‌آفرین بند و بس

نصیحت بسیار بزرگی است، پیام زیبایی است، اما این پیام را که یک نصیحت همیشگی است، یک پنر ارزشمند است، یک اندرز ماندگار است، می‌گوید بر طاق ایوان فریدون نوشته شده بود، می‌توانست از یک حدیث نقل کند، حدیث هم خیلی نقل کرده است، محدث بوده است، احادیث زیادی را بلد بوده است. ما در احادیث، این مضمون را خیلی داریم، می‌توانست بگوید در یک حدیث است، اما چرا می‌گوید بر طاق ایوان فریدون نوشته بوده است، یا در جای دیگری می‌گوید: «زنده است فرخ نوشین روان به عدل»، خوب خیلی از افراد دیگر هم عادل بوده‌اند، این همه روایات و آیات درباره عدل در

اسلام است. او این‌ها را همه می‌دانست، اسلام شناس است، یک فقیه است، یک عالم است، ولی می‌گوید: «زنده است نام فرخ نوشین‌روان به عدل»، گرچه بسی گذشت که نوشین‌روان نبود، یا در جای دیگری ذکر می‌کند: «هرمز را گفتند از وزیران پدر چه خطا دیدی که همه را بند فرمودی؟» تا آخر داستان، مخصوصاً این اسامی را به کار می‌برد، من این‌ها را برای نمونه ذکر کردم، در شعر سعدی، در *گلستان* و *بوستان* از این قبیل مطالب که اشاره به فرهنگ ایران باستان دارد، فراوان دیده می‌شود و این از نظر بنده خیلی اهمیت دارد و از نظر همه ما ایرانیان، سعدی فرهنگ خودش را هیچ وقت فراموش نکرده است.

نظامیه جایی نبود که در آن درباره فرهنگ ایران صحبت کنند، کلام اشعری و فقه شافعی ربطی به ایران باستان نداشت، ولی این مرد بزرگ اتصال خود را به گذشته نیرومند خودش حفظ کرد. سعدی درباره زبان شعری دارد که این هم از ظرافت‌های عجیب اوست که چند معنی برایش شده است:

نگاه دار زبان تا به دوزخت نبرد که از زبان بدتر اندر جهان زبانی نیست

در بعضی از نسخه‌ها مشاهده کرده‌اند که از زبان بدتر اندر جهان زبانی نیست، شاید معنی موجهی نداشته باشد، این است که گفتند از زبان بدتر در جهان زبانی نیست، زبان دوم را زیان خوانده‌اند که از زبان بدتر اندر جهان زبانی نیست، بعضی از محققین معاصر اشکال گرفتند که نه این زیان نیست، همان زبان است، ولی نه به معنی این زبان، از کلمه به دوزخت نبرد، سند زبانیه را استنباط کرده‌اند. در قرآن کریم هست که سند زبانیه، زبان یعنی تابش آتش، تابیدن آتش جهنم را می‌گوید.

نگاه دار زبان تا به دوزخت نبرد که از زبان بدتر اندر جهان زبانی نیست، یعنی آن زبانیه جهنم نیست.

این هم یک وجهی است که گفته شده است، زیان بخوانیم یا زبان به معنی زبانیه جهنم، ولی بنده فکر می‌کنم که نه زیان است و نه زبانیه، بلکه همان زبان که از زبان بدتر اندر جهان زبانی نیست، چه اشکالی دارد یعنی از زبان بدتر از زبان، خود زبان است، در

ذهن سعدی

جای دیگری هم هست، آن هم حکایتی است که گفتند: پادشاه گفت: بهترین غذا را بیاور و این زبان طبخ کرده بود و بعد گفت: بدترین غذا و باز زبان طبخ کرده بود، در تأیید همین حرف است که زبان هم می‌تواند بهترین باشد، چنانچه زبان خود سعدی است، واقعاً بهترین زبان است و هم می‌تواند بدترین باشد و مثل خیلی از زبان‌ها که بدترین است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی